



یا اسلام؟ مسئله

مروری بر روایت‌های مؤرخان اسلامی
از تسخیر قلمرو ساسانی

صالح طباطبایی



تسلیم یا اسلام؟

مروری بر روایت‌های مورخان اسلامی از تسخیر قلمرو ساسانی

- سرشناسه | طباطبایی، صالح، ۱۳۴۴ - .
- عنوان | تسلیم یا اسلام؟ مروری بر روایت‌های مورخان اسلامی از تسخیر قلمرو ساسانی
- مشخصات نشر | قم: دانشگاه مفید، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری | ۱۸۳ ص.
- شابک | ۷-۲۶-۶۰۶۹-۶۲۲-۹۷۸
- وضعیت فهرست‌نویسی | فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)
- یادداشت | کتابنامه.
- نمایه.
- چاپ اول.
- موضوع | ۱. ایران - تاریخ - حمله اعراب، ۱۲-۱۳ق. - خطاها و جعلیات تاریخی. ۲. تاریخ‌نویسی اسلامی - قرن ۱-۳ق. ۳. اسلام - ایران - تاریخ از آغاز تا ۴۱ق. ۴. ایران - تاریخ - حمله اعراب، ۱۲-۳۱ق. ۵. ایران - تاریخ - ساسانیان، ۲۲۶-۶۵۱م.
- الف. دانشگاه مفید
- شناسه افزوده | ب. عنوان: مروری بر روایت‌های مورخان اسلامی از تسخیر قلمرو ساسانی.
- رده‌بندی کنگره | ۵۱۴۰۱ ت ۲ / ۵۱۹ DSR
- رده‌بندی دیویی | ۹۵۵/۰۴
- کتابخانه ملی | ۱۴۰۱۲۱۹۷-۲۸۰۸-ن

تسلیم یا اسلام؟

مروری بر روایت‌های مورخان اسلامی
از تسخیر قلمرو ساسانی

صالح طباطبایی



پایگاه تخصصی پژوهش‌های اسلامی



مفید

تسلیم یا اسلام؟

مروری بر روایت‌های مورخان اسلامی از تسخیر قلمرو ساسانی

| صالح طباطبایی |

| ناشر | انتشارات دانشگاه مفید |

| ویراستار فنی | محسن ابوالفتحی |

| شابک | ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۶۹-۲۶-۷ |

| چاپ اول | زمستان ۱۴۰۱ |

| چاپ | اشراق |

| شمارگان | ۳۰۰ جلد |

| قیمت | ۹۸۰۰۰ تومان |

| entesharat@mofidu.ac.ir |

| قم - انتهای بلوار شهید صدوقی، دانشگاه مفید |

| تلفن: ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۱۳-۰۲۵ | نمابر: ۵۴۸۸-۲۲۹-۰۲۵ | کد پستی: ۳۷۱۶۶۷۷۷ |

فهرست مطالب

پیش گفتار..... ۷

۱

روایت‌های ناسازگار

- مقدمه..... ۱۳
- گزارش تاریخ‌نگاران اسلامی دربارهٔ تسخیر قلمرو ساسانی..... ۱۶
- نمونه‌هایی از روایت‌های ناهمساز..... ۱۸
- شمه‌ای دربارهٔ دلالت روایت‌های تاریخی..... ۳۰

۲

روایت‌های «نوپرداخته»

- مقدمه..... ۳۳
۱. روایت‌های فتح اصطخر (استخر)..... ۳۵
۲. روایت‌های تسخیر رَزَنج (رَزَنگ)..... ۴۴

۳

روایت‌های «سست‌پایه»

- مقدمه..... ۵۱
- نقد روش روایت‌گری طبری از رویدادهای تسخیر قلمرو ساسانی..... ۵۳
- سیف ابن عُمَر تمیمی کیست؟..... ۵۷
- میزان و نحوهٔ استناد طبری به روایت‌های سیف ابن عمر..... ۶۱
- تأثیر طبری بر تاریخ‌نگاری پس از خود..... ۶۶
- نمونه‌هایی از روایت‌های سیف ابن عمر در تاریخ طبری..... ۶۸

ارزیابی روایت‌های مورخان اسلامی

۷۹.....	مقدمه.....
۸۰.....	غربال‌گری روایت‌های فتوح عرب.....
۸۱.....	۱. سنجه درونی: سنجش روایت‌های تواریخ اسلامی با یکدیگر.....
۸۶.....	۲. سنجه درونی: سنجش راویان، سیاق و/یا متن روایت‌های تواریخ اسلامی.....
۹۱.....	۳. سنجه بیرونی: سکه‌ها و مُهرها.....
۹۲.....	۴. سنجه بیرونی: تواریخ غیراسلامی.....
۱۰۶.....	۵. سنجه بیرونی: خدای‌نامه‌ها.....
۱۱۴.....	۶. سنجه بیرونی: تحلیل پس‌رویدادی فروپاشی شاهنشاهی ساسانی.....
۱۳۱.....	سخن پایانی.....
۱۳۳.....	پیوست ۱.....
۱۵۳.....	پیوست ۲.....
۱۶۳.....	مآخذ.....
۱۷۵.....	نمایه.....

پیش‌گفتار

با آنکه پژوهش دربارهٔ چگونگی فروپاشی شاهنشاهی ساسانی^۱ در سدهٔ هفتم م، به دلیل وجود مآخذ تاریخی گوناگون و آثار تحقیقی پرشمار در این باره،

۱. برخی از تاریخ‌پژوهان با ارائهٔ شواهد و دلایلی این نظریه را پیش کشیده‌اند که حکومت ایران‌زمین در زمان تسخیر آن به دست عرب از مرکزیتی برخوردار نبود و هم‌زمان با زمامداری ساسانیان (پارسیک) بر بخشی از این قلمرو، بخش‌هایی از آن نیز زیر فرمان اتحادیه‌ای از فرمانروایان پارتی (پهلوی، معادل «پارتی» در فارسی میانه) اداره می‌شد. وانگهی، بر پایهٔ این نظریه، «نباید به فتح ایران به دست عرب همچون زیر و زبر کردن کامل ساختار سیاسی ایران در اواخر عهد کهن نگریست. سلطنت خاندان ساسان در اثر یورش عرب برچیده شد، ولی قلمروهای پهلوی و سلطهٔ پارتیان بر این سرزمین‌ها در سراسر دورهٔ اموی عمده‌تأ دست‌نخورده بر جای ماند... همچنان‌که پارتیان با ظهور ساسانیان در سدهٔ سوم م. از میان نرفتند، آنان پس از فتح ایران به دست عرب در سدهٔ هفتم م. نیز صحنه را ترک نکردند. واحدهای سیاسی و سنت‌های فرهنگی‌شان دیری پس از نابودی ساسانیان زنده ماندند» - به نقل از:

Pourshariati, P. (2008). *Decline and Fall of the Sasanian Empire*. p. 5.

این نظریهٔ بدیعی است که نقدهایی ناظر به ابعاد مختلف آن نیز نگاشته شده‌اند، ولی نوشتهٔ حاضر بنا ندارد که به این مباحث بپردازد. از این‌رو، در سراسر این کتاب، ایران‌زمین را، چه‌بسا با مسامحه، «قلمرو ساسانی» می‌خوانیم.

ممکن است کار آسانی به نظر برسد، چنین پژوهشی از پیچیده‌ترین و در عین حال، ناهموارترین کوشش‌های پژوهشگرانه‌ای است که می‌توان تصورش را داشت. از پیچیده‌ترین‌هاست، زیرا گزارش‌های تاریخی پیرامون رویدادهای مربوط به آن را به‌طور عمده تاریخ‌نگاران مسلمانی نوشته‌اند که سالیان درازی پس از وقوع این حوادث می‌زیستند و گزارش‌هایشان را از این حوادث به روایت‌های راویانی که از معدود راویان دیگر گزارش کرده بودند مستند می‌ساختند. وانگهی، این گزارش‌ها غالباً با هم ناسازگارند و سیر دقیق رویدادها را باز نمی‌گویند و چگونگی وقوع آنها را به‌روشنی و یکسان گزارش نمی‌کنند و حتی در ذکر زمان رویدادهای عمده و گاه ترتیب وقوعشان نیز هم‌داستان نیستند. از سوی دیگر، چنین پژوهشی از ناهموارترین کوشش‌هاست، زیرا عمده دست‌مایه‌های آن همچنان خام و ناپوروده بر جای مانده است و هنوز جا دارد که سره از ناسره آن بازشناخته شود. تاریخ‌نگاران مسلمان همه هم‌وغم خود را بر گردآوری روایات گماردند و نکوشیدند آن روایات را با هم بسنجند و به نقد و بررسی‌شان پردازند. پیامد چنین روشی آن بوده است که این تواریخ آمیزه‌ای از درست و نادرست، دقیق و نادقیق، راست و گزافه، و واقعیت و افسانه را در خود جای داده‌اند. این ابوجعفر محمد ابن جریر طبری (۲۲۴-۳۱۰ ق./ ۸۳۹-۹۲۳ م.) است که در مقدمه کتاب مفصل تاریخ خود، تاریخ الأمم و الملوک، می‌نویسد:

فَمَا يَكُنْ فِي كِتَابِي هَذَا مِنْ خَبَرٍ ذَكَرْنَاهُ عَنْ بَعْضِ الْمَاضِيْنَ مِمَّا يَسْتَكْبِرُهُ قَارِئُهُ، أَوْ يَسْتَشْنِعُهُ سَامِعُهُ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ لَهُ وَجْهًا فِي الصَّحَّةِ، وَلَا مَعْنَى فِي الْحَقِيقَةِ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ لَمْ يَأْتِ فِي ذَلِكَ مِنْ قِبَلِنَا، وَإِنَّمَا أُوتِيَ مِنْ قِبَلِ بَعْضِ نَاقِلِيهِ إِلَيْنَا، وَأَنَا إِنَّمَا أَذْبِنَا ذَلِكَ عَلَى نَحْوِ مَا أَدَّى إِلَيْنَا (ج ۱، ص ۸).

اگر در این کتابمان برخی از اخبار گذشتگان را آوردیم که خواننده‌اش آن را زشت می‌شمارد یا شنونده‌اش آن را برخوردنده می‌یابد از آن‌رو که هیچ وجهی از صحت یا معنایی از حقیقت در آن نمی‌شناسد، باید بداند که آن از نزد ما به او داده نشده، بلکه از نزد برخی گزارشگرانی که روایتشان به ما رسیده آمده است، و آن را فقط به همان شیوه‌ای که به ما رسیده است رسانده‌ایم.

از سوی دیگر، هنوز دلایل یا انگیزه‌های رویارویی میان عرب‌های مسلمان و ساسانیان و گسترش جنگ به درون قلمرو ساسانی نیز به درستی و به قطع روشن نشده است. روایت‌های تاریخ‌نگاران اسلامی شواهد روشنی در این باره به دست نمی‌دهند. از این روست که پژوهشگران تنها به جست‌وجوی سرخ‌های وقوع چنین رویارویی عظیمی دل خوش کرده‌اند. مثلاً برخی از آنان کوشیده‌اند که پیشینه این رویارویی را به پیش از گسترش و غلبه اسلام در شبه جزیره عربستان برسانند («یوم ذی‌قار»)^۱؛ یا برخی آغاز درگیری میان عرب‌ها و ساسانیان را پیامد تعقیب مرتدان عرب (در خلافت ابوبکر) در یمامه و بحرین^۲ و حمایت فرماندار ایرانی این مناطق از آنان دانسته و بر این رأی رفته‌اند که همین درگیری‌های خُرد به شهرهایی مرزی چون حیره و انبار کشیده شد و سپس (در خلافت عمر) گسترش یافت. برخی تاریخ‌پژوهان متأخر نیز با استناد به پاره‌ای شواهد به بُعد اقتصادی گشوده شدن راهی تجاری از ایران به ماوراءالنهر (آن سوی آمودریا) اشاره کرده

۱. در مرز غربی قلمرو ساسانی، امیران آل‌لخم، همچون دست‌نشانندگان ساسانیان و نیز چون حایلی میان آنان و اعراب بدوی، حکومت داشتند. خسرو پرویز در ۶۰۲ م. نعمان ابن منذر، واپسین امیر لخمی حیره، را ظاهراً به دلیل گرویدن او به مسیحیت برکنار کرد و امیرنشین لخمی حیره را برانداخت. از آن پس بود که اعراب بدوی با مرزداران ساسانی درگیری مستقیم پیدا کردند، و در یکی از مهم‌ترین این درگیری‌ها، معروف به رویداد ذی‌قار (یا یوم ذی‌قار، به نام محلی در جنوب کوفه امروزی)، اعراب بر سپاهیان ساسانی پیروز شدند. این واقعه، که هیبت سپاهیان ساسانی را در چشم اعراب در هم شکست و در اشعارشان چون رویدادی حماسی جلوه یافت، به رأی برخی از تاریخ‌پژوهان، آغاز رویارویی جدی عرب با ساسانیان بود. زمان وقوع این رویداد را پیش از ۶۰۴-۶۰۵ م. دانسته‌اند، هر چند که برخی پژوهشگران چون ادوارد براون در تاریخ ادبی ایران (ج ۱، ص ۲۷۴) آن را دیرتر (بین ۶۰۴ و ۶۱۰ م.) گمان برده‌اند.

۲. در اینجا مراد از «بحرین»، به پیروی از نام‌گذاری جغرافی‌نویسان قدیم، گستره جغرافیایی وسیعی است که از شمال به بصره، از جنوب به عمان، از غرب به یمامه و از شرق به خلیج فارس محدود بود.

و «یگانه غرض تازیان را تجارت و نه جز آن» دانسته‌اند.^۱ کسان دیگری هم هستند که آراء یکسره متفاوتی در این باره دارند و تسخیر قلمرو ساسانی را بخشی از «برنامه کشورگشایی» خلفای پیامبر اسلام (ص) - در آغاز، به نیت گسترش پیام اسلام - گمان برده‌اند. افزون بر این، هنوز به روشنی معلوم نیست که واحدهای نظامی ساسانی که از نظر عده و عده و تجربه جنگاوری بر سپاهیان عرب برتری انکارناپذیری داشتند چرا نتوانستند در برابر آنان ایستادگی کنند.^۲ آیا سپاهیان ساسانی در پی جنگ‌های مداومشان با بیزانسی‌ها خسته و دلسرد شده بودند؟ آیا تدابیر جنگی نادرست سپهسالاران ساسانی در برابر حریف تازه‌واردی که توان و شیوه جنگاوری‌اش را نیازموده بودند به شکست راهبردی‌شان انجامید؟ آیا انحطاط شاهنشاهی ساسانی، ضعف رهبری، چنددستگی و آشفتگی داخلی، و ناخشنودی اجتماعی ایرانیان از حکومت^۳ به شکست سپاهیان ساسانی سرعت بخشید؟ آیا برافتادن دولت

۱. ن. ک.:

Pourshariati, P. (2008). *Decline and Fall of the Sasanian Empire*. p. 229.

در فصل چهارم از کتاب حاضر درباره این نظریه بیشتر خواهیم گفت.

۲. در قادسیه چون هر «دو لشکر به هم رسیدند و عجم ترتیب آلات و اسلحه عرب را مشاهده کردند، بر ایشان می‌خندیدند و نیزه‌های ایشان را به دوک زنان تشبیه می‌کردند» (هندوشاه نخجوانی (۱۳۱۳ش.). *تجارب السلف*. ص ۲۷-۲۸).

۳. مثلاً ثعالبی نیشابوری در تاریخ خود درباره زمانه به تخت‌نشستن یزدگرد سوم می‌نویسد: «او شاه شد، (در) حالی که جوانی نارسیده بود، و از دولت پارسیان جز رمقی نمانده بود، افکار پراکنده و مردم گروه‌گروه شده و کارها دستخوش نابسامانی گشته (بود)...» (ص ۴۷۱). چنین می‌نماید که دست‌کم به روایت تاریخ‌نگاران اسلامی، خود یزدگرد نیز از قابلیت‌هایی که از شاهی در زمانه بحران انتظار می‌رفت بهره‌مند نبوده باشد. به روایت بلاذری در *فتوح البلدان*، هنگامی که در پی پیروزی‌های سپاه عرب در نهاوند، یزدگرد به کرمان گریخت، رفتار نخوت‌آمیزش با کارگزارانش در آن اوضاع بحرانی چنان بود که مرزبان کرمان برآشفته به او گفت: «ترا نسزد که بر روستایی فرمان رانی، چه رسد به پادشاهی بر کشوری. اگر یزدان در تو نیکویی می‌دید، به چنین روزی در نمی‌افتادی!» (ج ۲، ص ۳۸۷).

لخمی حیره - که به نیابت از سوی ساسانیان وظیفه حفظ سرحدات ساسانی را بر عهده داشت - به دست خسرو پرویز در ۶۰۲ م. راه نفوذ مسلمانان و پیام اسلام را رفته‌رفته به درون قلمرو ساسانیان گشوده بود؟ تواریخ اسلامی پاسخ‌های صریح یا روشنی به این پرسش‌ها نمی‌دهند.

ما نیز در این نوشتار به شرح این مطالب و پاسخ‌گویی این پرسش‌ها نپرداخته‌ایم. شاید در مجال فراخ دیگری بتوان درباره این موضوعات مهم قلم‌فرسایی کرد، هر چند که نباید انتظار داشت که چنین پرسش‌هایی همواره پاسخ‌های یکتا و قاطعی داشته باشند.^۱ آنچه این نوشتار در پی آن است بازخوانی یا مرور کوتاه روایت‌های تاریخ‌نگاران اسلامی از رویدادهای فتح قلمرو ساسانی به دست مسلمانان عرب است. لزوم این بازخوانی یا مرور کوتاه هنگامی روشن‌تر می‌شود که دریابیم این روایت‌ها، چنان‌که پیش‌تر به اجمال گذشت، نه تنها همواره یک‌دست و هماهنگ نیستند، بلکه ای بسا آشکارا ناپذیرفتنی یا نامحتمل به نظر می‌رسند. از این‌رو، پژوهشگر این برهه مهم از تاریخ ایران‌زمین باید شیوه‌ای یا، به تعبیر بهتر، سنجه‌هایی برای ارزیابی چنین روایاتی در دست داشته باشد. در این نوشتار کوتاه کوشیده‌ایم و امید بسته‌ایم که با مرور و دسته‌بندی این روایات و ذکر نمونه‌هایی از آنها، راه درازی را که تاریخ‌نگاران متقدمی چون طبری آغاز نکردند و پیمودن آن را بر عهده آیندگان‌شان گذاشتند چند گامی پیماییم.

صالح طباطبایی

تهران، بهار ۱۴۰۱

۱. خوانندگان علاقه‌مند را به مصاحبه نگارنده در این باره در مأخذ ذیل ارجاع می‌دهم:
«حملة عرب به ایران: چرا و چگونه»، دوماهنامه چشم‌انداز/ایران، شماره ۱۲۴، آبان و آذر ۱۳۹۹، ص ۱۰۶-۱۰۸.

روایت‌های ناسازگار

مقدمه

تاریخ‌نگاران مسلمانی که دربارهٔ رویدادهای تاریخ اسلام می‌نوشتند غالباً در نقل حوادث کوچک و بزرگ هم‌داستان نبودند. شاید انتظار رود که این ناسازگاری‌ها بر سر جزئیات یا تفصیل رویدادها وجود داشته باشند، ولی تعارضات آشکاری در تواریخ اسلامی دربارهٔ مطالب کلی و حتی بر سر ذکر زمان وقوع رویدادهای مهم و عمده و گاه ترتیب وقوعشان نیز به‌فراوانی دیده می‌شوند. تنها در مقام ذکر مثال روشنی در این باره، می‌توان به رویداد بزرگ و بس مهمی چون جنگ یرموک اشاره کرد. این جنگ، که بسیاری از تاریخ‌پژوهان آن را یکی از تعیین‌کننده‌ترین نبردهای تاریخ جهان دانسته‌اند^۱، پس از درگذشت پیامبر اسلام (ص)، میان سپاهیان مسلمان

۱. دیوید سی. نیکول [Nicolle] (۱۹۴۴-)، مورخ بریتانیایی و متخصص تاریخ نظامی سده‌های میانه، در کتاب خود یرموک ۶۳۶م: فتح سوریه به دست مسلمانان (۱۹۹۴) این جنگ را «نقطهٔ عطفی در تاریخ» می‌خواند (ص ۶)؛ جرج نفزیرگر [Nafziger] (۱۹۴۹-) ←

و سپاهیان امپراتوری بیزانس در اوت ۶۳۶م. / رجب ۱۵ق. در گرفت و به پیروزی قاطع مسلمانان انجامید و به استیلای هراکلیوس و بیزانسیان بر شام پایان داد. اما زمان وقوع این نبرد دوران ساز و بسیار مهم در تواریخ اسلامی به صورت های مختلفی نقل شده است. طبری در تاریخش زمان وقوع آن را جمادی الاولی سال سیزدهم هجری ذکر کرده (ج ۳، ص ۴۴۱ و ص ۴۵۵)،^۱ و ابن اثیر در *الکامل* (ج ۲، ص ۴۱۷)، و سپس ابن خلدون در تاریخ خود (ج ۳، ص ۸۷) از او پیروی کرده اند، ولی ابن اعثم کوفی در *کتاب الفتوح* زمان این رویداد را سال ۱۶ هجری پنداشته است (ج ۱، ص ۲۰۷)، هر چند که شمار دیگری از مورخان اسلامی، چون خلیفه ابن خیاط در تاریخ خود به نقل از ابن اسحاق و ابن کلبی (ص ۱۳۰) و ابن عساکر در تاریخ دمشق به نقل از راویانش (ج ۲، ص ۱۴۲)، به درستی رجب سال ۱۵ هجری را تاریخ وقوع این جنگ دانسته اند. این در حالی است که در مآخذ تاریخی غیراسلامی یا غربی ای که از این نبرد دوران ساز یاد کرده اند چنین اختلافاتی بر سر زمان وقوع آن دیده نمی شود. تفاوت جالب دیگر آن است که طبری و دیگر مورخانی که از او پیروی کرده اند بر آنند که نبرد یرموک پیش از فتح دمشق به دست مسلمانان روی داد، ولی ابن عساکر و راویانش زمان

→ و مارک والتن [Walton] در کتاب *اسلام در جنگ* (۲۰۰۳) درباره یرموک چنین می نویسد: «یکی از تعیین کننده ترین جنگ ها در تاریخ جهان است. با این پیروزی، اسلام دین غالب همه خاورمیانه نوین شد. فلسطین و سوریه کشورهای مسلمانی شدند، و راه مصر گشوده شد... اگر سپاهیان هراکلیوس پیروز شده بودند، جهان نوین ممکن بود چندان دگرگون شود که نتوان آن را باز شناخت» (ص ۳۰). برخی نیز نبرد یرموک را در شمار پنجاه نبردی که جهان را دگرگون ساختند جای داده اند. ن.ک.:

Weir, W. (2001). *50 battles that changed the world: Battle 21, The Yarmuk Valley, 636 A.D.*

۱. طبری روایت سیف ابن عمر تمیمی را در این باره پذیرفته است. در فصل سوم این کتاب به تفصیل درباره سیف و روایت های تاریخی اش سخن خواهیم گفت.

وقوع آن را پس از فتح دمشق دانسته‌اند.^۱ اینکه چرا و چگونه تاریخ وقوع این رویداد عمده با این همه اختلاف در تواریخ اسلامی گزارش شده پرسشی است که شاید اهمیت پاسخ آن از اهمیت دانستن تاریخ دقیق وقوع این جنگ هیچ کم نداشته باشد. اما هر چه باشد، چنین اختلافاتی در تواریخ اسلامی چندان فراوان‌اند که وقوع اتفاق نظر بر سر همه جزئیات یک رویداد غالباً چون خیالی واهی جلوه می‌کند.

این ناسازگاری‌ها فقط در میان آثار مورخان اسلامی دیده نمی‌شود، بلکه ای بسا حتی درون هر یک از این تواریخ نیز چنین ناسازگاری‌هایی دیده شوند. چنین می‌نماید که خود این مورخان چنین ناسازگاری‌هایی را همچون امری طبیعی، ناشی از مسئله اختلاف روایت، تعبیر می‌کردند و ابایی از وجود آنها در آثار خود نداشتند.^۲ اما پژوهشگرانی که در سده‌های

۱. در واقع، مسلمانان در رجب سال ۱۴ق./۶۳۵م. نخستین بار دمشق و حمص را پیش از نبرد یرموک فتح کردند، ولی زمانی پیش از رجب سال ۱۵ق./ اوت ۶۳۶م، در برابر ضد حمله سپاهیان تئودور، برادر هراکلیوس، و فرمانده بیزانسی وهان، از دمشق و حمص عقب‌نشینی کردند. اما پس از پیروزی در نبرد یرموک، دوباره در اواخر سال ۶۳۶م. / اوایل سال ۶۳۷م، دمشق و حمص را مسخر ساختند. در این باره ن.ک.:

Kaegi, W. E. (1992). *Byzantium and the early Islamic conquests*. p. 67.

۲. مثلاً طبری درباره فتح نیشابور در زمان عثمان، خلیفه سوم، در یک روایت می‌گوید که عبدالله ابن عامر نیمی از شهر به جنگ و ستیز (عنوه) گرفت و نیمی را به مصالحه، و در روایتی دیگر، نقل می‌کند که او همه شهر را به صلح فتح کرد، و سرانجام در روایتی دیگر می‌گوید که ابن عامر همه شهر را به جنگ و ستیز گرفت (تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۱-۳۰۲). یا همو در تاریخش درباره فتح تستر (شوشتر) می‌نویسد: «در آن سال، یعنی سال هفدهم، به گفته سیف و روایتش، شوشتر فتح شد، و برخی می‌گویند سال شانزدهم و برخی نیز می‌گویند سال نوزدهم فتح شد» (ج ۴، ص ۷۷). چنین نمونه‌هایی نه تنها در تاریخ طبری که کمابیش در همه تواریخ اسلامی فراوانند. به نظر می‌رسد که این اختلافات درونی در تواریخ اسلامی از شیوه روایت‌گری تاریخ‌نگاران اسلامی نشئت گرفته باشد. با وام گرفتن از اصطلاح آلبرشت نوث (۱۹۳۷-۱۹۹۹)، تاریخ‌پژوه آلمانی، می‌توان گفت که روش روایت‌گری مورخان ←

بعدی به این تواریخ می‌نگرند گاهی از وجود این نقیض‌گویی‌های آشکار در شگفت می‌شوند. مثلاً اسکات ساوران^۱، تاریخ‌پژوه معاصر، در کتابش *عرب‌ها و ایرانیان در روایت فتح اسلامی* (۲۰۱۸) درباره روایت‌های متناقض طبری می‌نویسد: «رویکرد حدیث‌محور طبری به نگارش تاریخ چنان است که اخبار متعدد و غالباً متناقضی را درباره موضوع واحدی ارائه می‌کند» (ص ۱۵).

گزارش تاریخ‌نگاران اسلامی درباره تسخیر قلمرو ساسانی

تواریخ اسلامی‌ای که به موضوع تسخیر قلمرو ساسانی به دست عرب پرداخته‌اند چندان کم‌شمار نیستند. در این میان، برخی از این آثار تواریخ عمومی‌اند که رویدادهای تسخیر قلمرو ساسانی را نیز دربردارند؛ برخی از آنها کتاب‌هایی‌اند که به شیوه‌ای اختصاصی به فتح سرزمین‌ها به دست عرب‌های مسلمان پرداخته‌اند؛ و دسته سوم تواریخی محلی‌اند که رویدادهای فتح خطه‌ای از سرزمین‌های ایران را که به نقل تاریخچه آن پرداخته‌اند نیز، به‌مناسبت، ذکر کرده‌اند. در میان کتاب‌های تواریخ عمومی‌ای که رویدادهای فتح قلمرو ساسانی را نیز روایت کرده‌اند، از همه مهم‌تر، *تاریخ الأمم والملوک* ابوجعفر محمد ابن جریر طبری (درگذشته ۳۱۰ ق.) است، که بیشتر آن را با عنوان *تاریخ طبری* می‌شناسیم. در این دسته از آثار تاریخی، می‌توان *تاریخ طبری* را مأخذ دست‌اولی به شمار آورد، چه آثار متأخری چون *الکامل فی التاریخ* ابن اثیر (درگذشته ۶۳۰ ق.) و *البدایة و النهایة* ابن کثیر (درگذشته ۷۷۴ ق.) و *تاریخ ابن خلدون* (درگذشته ۸۰۸ ق.) تا حد بسیار زیادی بر پایه آن به نگارش درآمده‌اند. طبری رسم دارد که

→ اسلامی قدیم شیوه‌ای «افقی» است که در آن، روایت‌های مختلف و گاه متعارض پهلوه‌پهلوی هم آورده می‌شوند. در این باره ن. ک.:

Noth, A. (1971). Der Charakter der ersten großen Sammlungen von Nachrichten zur frühen Kalifenzeit. *Der Islam*, 47, p. 198.

1. Scott Savran

در تاریخ خود به هنگام نقل گزارش‌های تاریخی، سلسله روایانش را ذکر کند، هر چند که عمده روایاتش در خصوص رویدادهای فتح قلمرو ساسانی مبتنی بر گزارش‌هایی است که به سیف ابن عمر تمیمی ختم می‌شوند. در فصل سوم کتاب حاضر به تفصیل درباره روایت‌های سیف سخن خواهیم گفت. تاریخ خلیفه ابن خیاط (درگذشته ۲۴۰ق.)، که قدیم‌ترین کتاب تاریخ موجود است، نیز در این دسته می‌گنجد. این کتاب، با وجود حجم اندک آن در قیاس با تاریخ طبری، مأخذ بسیار ارزشمندی در ارزیابی روایت‌های تاریخی است. در دسته دوم، یعنی کتاب‌های فتوح، کتاب فتوح البلدان احمد ابن یحیی بلاذری (درگذشته ۲۷۹ق.) و الفتوح ابو محمد احمد ابن اعثم کوفی (درگذشته ۳۱۴ق.) تواریخی‌اند که می‌توان از آنها در خصوص فتح قلمرو ساسانی همچون مأخذ دست اول بهره برد. از این میان، فتوح البلدان بلاذری از جایگاه مهم‌تری برخوردار است، چه پیش از تاریخ طبری تألیف شده و معمولاً روایات تاریخی را، به شیوه تاریخ طبری، با ذکر سلسله روایان آنها آورده است. اما ابن اعثم کوفی در الفتوح معمولاً رسم نداشته است که هنگام بازگویی روایات تاریخی، روایان خود را برشمارد. درباره دسته سوم، یعنی تواریخ محلی، باید خاطر نشان کرد که در خصوص رویدادهای فتح قلمرو ساسانی، اکنون هیچ تاریخ محلی‌ای که پیش از آثار بلاذری و ابن اعثم و طبری تألیف شده باشد در دست نیست. از این رو، برخی پژوهشگران بر آنند که مأخذ اصلی تواریخ محلی موجود همین آثار متقدم و به‌ویژه کتاب تاریخ طبری بوده است. بر این اساس، آثاری چون تاریخ بیهقی علی ابن زید بیهقی معروف به ابن فندُق، تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری، فارس‌نامه ابن بلخی، تاریخ سیستان و جز اینها بخش عمده‌ای از مطالب خود را از مأخذ نخستین برگرفته‌اند، هر چند که گاه ممکن است حاوی مطالب تازه‌ای نیز باشند، چنان‌که نمونه‌هایی از آن پس از این خواهد آمد.

نمونه‌هایی از روایت‌های ناهمساز

اما در خصوص روایت‌های مورخان اسلامی از رویدادهای تسخیر قلمرو ساسانی به دست عرب‌های مسلمان در سده اول ق. / هفتم م. شاید ناسازگاری‌هایی که در بالا به نمونه‌هایی از آنها اشاره شد بیش از اندازه باشد. شواهد این مدعا را با چند مثال روشن می‌توان نشان داد، ولی دلایل اصلی چنین ناسازگاری‌هایی را در فصول بعدی این کتاب بیشتر می‌کاویم. در اینجا فقط اشاره می‌کنیم که روایت‌های مورخان اسلامی گاهی نه تنها در جزئیات رویدادهای مربوط به تسخیر سرزمین‌های قلمرو ساسانی، بلکه حتی در کلیات با هم سازگار نیستند. در مقام ذکر مثال، می‌توان به روایت‌های فتح نیشابور در دوره عثمان ابن عفان، خلیفه سوم، اشاره کرد. مثلاً در فتوح البلدان احمد ابن یحیی بلاذری، از یک سو، و الفتوح ابن اعثم کوفی و الکامل ابن اثیر، از سوی دیگر، روایت فتح نیشابور به دو شکل یکسره متفاوت آمده است. شاید از معدود نقاط اشتراک این دو روایت سپهسالاری عبدالله ابن عامر ابن کرّیز بر سپاه مسلمانان عرب باشد، ولی کلیات و جزئیات دیگر کمابیش یکسره با هم متعارض‌اند. در روایت بلاذری از این رویداد چنین آمده است:

ثُمَّ أَتَى [عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَامِرٍ] أَبْرَشَهْرَ وَهِيَ مَدِينَةُ نِيسَابُورَ فَحَصَرَ أَهْلَهَا أَشْهُرًا وَكَانَ عَلَى كُلِّ رُبْعٍ مِنْهَا رَجُلٌ مُوَكَّلٌ بِهِ. وَطَلَبَ صَاحِبُ رُبْعٍ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَاعِ الْأَمَانَ عَلَى أَنْ يُدْخِلَ الْمُسْلِمِينَ الْمَدِينَةَ فَأَعْطِيَهُ وَأَدْخَلَهُمْ إِيَّاهَا لَيْلًا فَفَتَحُوا الْبَابَ وَتَحَصَّنَ مَرْبَائُهَا فِي الْقَهْنَدُوزِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ. فَطَلَبَ الْأَمَانَ عَلَى أَنْ يُصَالِحَهُ مِنْ جَمِيعِ نِيسَابُورَ عَلَى وَظِيفَةٍ يُؤَدِّيَهَا. فَصَالَحَهُ عَلَى أَلْفِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ يُقَالُ سَبْعَ مِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ. وَوَلَّى نِيسَابُورَ حَبِيبَ فَتَحَها قَيْسَ ابْنَ الْهَيْثَمِ السُّلَمِيِّ (ج ۳، ص ۵۰۰).

سپس [عبدالله ابن عامر] به ابرشهر که همان نیشابور باشد آمد و چند ماه اهل شهر را در حصار گرفت. بر هر چهار بخش شهر مردی بود که آن بخش را به او سپرده بودند. صاحب یکی از این بخش‌های چهارگانه امان خواست بر این قرار که مسلمانان را به درون شهر بیاورد. پس به او

امان داده شد، و او آنان را شبانه به درون شهر آورد، و دروازه را گشودند. مرزبان شهر به همراه جماعتی دیگر در کُهن دژ پناه گرفت. سپس او بدین عزم که از سوی همه نیشابور با پرداخت مستمری [سالیانه‌ای] با عبدالله ابن عامر مصالحه کند امان خواست. پس بر هزارهزار درهم - و برخی گویند بر هفت‌صدهزار درهم - با او مصالحه کرد. و چون [ابن عامر] نیشابور را فتح کرد، قیس ابن هیشم سلمی را والی شهر برگماشت.

طبری نیز در تاریخ خود فتح نیشابور (ابرشهر) را به صلح می‌داند: «صالح ابن عامر اهل ابرشهر صلحاً» عبدالله ابن عامر به صلح با اهل ابرشهر مصالحه کرد (ج ۴، ص ۳۰۲). حال این گزارش بلاذری (و طبری) را از فتح نیشابور با آنچه در الفتوح ابن اعثم آمده است مقایسه کنید:

وَلَمَّا وَصَلَ [عبدالله ابن عامر] إِلَى وِلَايَةِ نِيسَابُورَ، كَانَ يَوْجَدُ فِيهَا مَلِكٌ يُدْعَى اسْوَارَ. فَأَغَارَ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى الْقَرْيَ وَبَدَأَ الْحَرْبَ مَعَ أَهْلِ الْبَلَدِ وَ قَتَلَ كُلَّ مَنْ وَجَدَ وَ طَالَ أَمْرُهُ مَعَ نِيسَابُورَ. وَ فِي هَذِهِ الْأَثْنَاءِ وَصَلَتْهُ رِسَالَةٌ مِنْ أَمِيرِ طُوسَ يَطْلُبُ مِنْهُ الْأَمَانَ. فَإِنْ أَعْطَاهُ الْأَمَانَ سَيَسَارِعُ إِلَى خِدْمَتِهِ وَ يُعِينُهُ عَلَى فَتْحِ نِيسَابُورَ. فَأَعْطَاهُ الْأَمَانَ فَجَاءَ أَمِيرُ طُوسَ كَنَادَبِكُ مَعَ جَيْشِهِ الْمُسْتَعِدِّ لِخِدْمَتِهِ فَأَكْرَمَ عَبْدُ اللَّهِ مَقْدِمَهُ وَ خَلَعَ عَلَيْهِ وَ عَلَى وَجْهَاءِ عَشْكَرِهِ بِخِلْعٍ نَفِيسَةٍ وَ اتَّجَهَ لِلْحَرْبِ ضِدَّ نِيسَابُورَ وَ قَدْ اجْتَهَدُوا فِي أَمْرِ الْحَرْبِ لِلْغَايَةِ وَ وَقَعَتْ حَرْبٌ عَنيفَةٌ بَيْنَ الطَّرَفَيْنِ وَ قُتِلَ خَلْقٌ كَبِيرٌ. فَأَقْسَمَ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَحَوَّلَ عَنْ نِيسَابُورَ حَتَّى يَفْتَحَ أَوْ يَمُوتَ. فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ مَلِكُ نِيسَابُورَ، أَرْسَلَ إِلَيْهِ شَخْصًا يَطْلُبُ الْأَمَانَ وَ لِيُخْتَرِ أَحَدَ الْأَبْوَابِ لِيَدْخُلَ مِنْهُ. فَرَضَنِي عَبْدُ اللَّهِ بِذَلِكَ وَ أَعْطَاهُ الْأَمَانَ وَ أَقْسَمَ الطَّرَفَانِ عَلَى تَوْكِيدِ الْعَهْدِ. وَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْذُ بُرُوعِ الشَّمْسِ فَتَحَ اسْوَارُ بَوَابَةَ الْبَلَدِ فَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ مَعَ جَيْشِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى دَاخِلِ الْمَدِينَةِ وَ أَخَذَ بِالتَّكْبِيرِ بِصَوْتٍ عَالٍ. وَ أَخَذُوا بِالْقَتْلِ وَ الْإِغَارَةِ وَ اسْتَمَرُّوا عَلَى ذَلِكَ طَوَالَ الْيَوْمِ. فَتَقَدَّمَ كَنَادَبِكُ أَمِيرُ طُوسَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ قَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ مَا دُمْتُ قَدْ ظَفَرْتُ وَ غَلَبْتُ فَالْعَفْوُ أَجْدَرُ بِكَ مِنَ الْإِنْتِقَامِ. فَقَبِلَ عَبْدُ اللَّهِ شَفَاعَتَهُ وَ نَادَى بِالْأَمَانِ لِأَهْلِ الْبَلَدِ وَ نَهَى الْعَسَاكِرَ مِنْ أَعْمَالِ الْقَتْلِ وَ الْإِغَارَةِ وَ عَيَّنَ كَنَادَبِكُ أَمِيرًا عَلَى نِيسَابُورَ وَ سَلَّمَ إِلَيْهِ الْبَلَدَ (ج ۱، ص ۳۳۷-۳۳۸).

هنگامی که [عبدالله ابن عامر] به ولایت نیشابور رسید، آنجا شهریاری به نام اسوار داشت. عبدالله بر روستاها یورش برد و با اهل آن سرزمین جنگ را آغاز کرد و هرکس را یافت کشت. ولی کارش با نیشابور به درازا کشید، و در همین اثنا نامه‌ای از امیر طوس به او رسید که از او امان می‌خواست که اگر به او امان دهد، به خدمتش خواهد شتافت و در فتح نیشابور یاری‌اش می‌کند. پس به او امان داد و امیر طوس کنادبک^۱ با سپاه آماده‌اش به خدمتش آمد. عبدالله آمدنش را گرمی داشت و به او و به بزرگان سپاهش خلعت‌های گران‌بهایی بخشید. و به سوی جنگ با نیشابور رهسپار شد و در کار جنگ بسیار کوشید، و جنگ سختی میان دو طرف درگرفت، و خلق بسیار کشته شدند. آن‌گاه عبدالله سوگند یاد کرد که از نیشابور روی برنگرداند تا آنکه یا (آن را) بگشاید یا بمیرد. چون این خبر به گوش شهریار نیشابور رسید، شخصی را با درخواست امان نزدش فرستاد تا یکی از دروازه‌های شهر را برای ورود به شهر برگزیند. عبدالله به آن دل خوش داشت و به او

۱. در واقع، نگارش دقیق این واژه کنارنگ (یا گُئارنگ) به معنای فرماندار است. در لغت فرس اسدی، این واژه به مرزبان و سرحددار معنا شده است (ص ۱۶۰)، ولی به نظر می‌رسد که مقام کنارنگ در ایران ساسانی از مرزبان بالاتر بوده باشد، چنان‌که فرماندار کل ناحیه خراسان بزرگ را کنارنگ می‌خواندند، ولی شهرهای درون این قلمرو هر یک مرزبان خاص خود را داشتند. پاتریشیا کروئه (۱۹۴۵-۲۰۱۵)، خاورشناس دانمارکی-آمریکایی و صاحب‌نظر در تاریخ صدر اسلام، در این باره می‌نویسد: «کنارنگ عنوانی است که غالباً آن را چون نام می‌پنداشتند. این عنوان بر فرماندار شمال شرقی ایران، به مرکزیت ابرشهر، استانی که نیشابور در آن واقع بود، اطلاق می‌شد. ابن‌خردادبه می‌گوید: کنارا شاه نیشابور بود. صاحبان این عنوان در جنگ قباد با بیزانس شرکت کردند و از طریق ازدواج، نسبت‌های خویشاوندی با خاندان ساسانی برقرار ساختند و با تازیان، نخست در قادیسیه و سپس در خراسان، جنگیدند.» به نقل از مأخذ ذیل:

Crone, P. (2012). *The nativist prophets of early Islamic Iran: Rural revolt and local Zoroastrianism*. p. 33.

بر این اساس، چنین روایتی از فتح نیشابور، که در آن فرماندار کل ابرشهر به مرکزیت نیشابور به سپاه عرب پیوسته، ولی خود نیشابور که مرزبانش تابع کنارنگ بوده به جنگ با عرب برخاسته باشد، چندان موجه نمی‌نماید.

امان داد، و دو طرف سوگند خوردند که این پیمان را به استواری نگه دارند. در روز دوم، هنگام برآمدن آفتاب، اسوار دروازه شهر را گشود و عبدالله همراه با سپاه مسلمانان به شهر درآمد و شروع به تکبیر گفتن به بانگ بلند کرد. سپس کشتار و تاراج را آغاز کردند و سراسر روز این شیوه را پی گرفتند. پس کنادبک، امیر طوس، نزد عبدالله آمد و گفت: «ای امیر، چیره گشتی و پیروز شدی، پس بخشش تو را بیشتر سزد تا کین خواهی». عبدالله شفاعت او را پذیرفت و به امان مردم شهر فرمان داد و لشکریان را از کشتار و تاراج بازداشت و کنادبک را امیر نیشابور برگزید و شهر را به او سپرد.

چنان‌که پیداست، دو روایتی که در بالا آمدند کمابیش هیچ نقطه مشترکی ندارند و حتی در جزئیات یکسره با هم ناسازگارند. مهم‌تر آنکه در روایت بلاذری، نیشابور به صلح گشوده شده، و فاتح حرمت پیمان صلح را نگه داشته است، ولی در روایت دوم از ابن‌اعثم، فاتح از آغاز آهنگ کشتار و تاراج داشته و حتی زمانی که پیمان بسته و سوگند خورده است که به مردم امان دهد، با ورود به شهر شروع به قتل و غارت کرده است تا آنجا که به وساطت امیر طوس، سرانجام، از این پیمان‌شکنی دست برداشته است.^۱ بی‌شک این روایت‌های ناهمساز هر دو نمی‌توانند درست باشند.

چنین می‌نماید که اختلاف بر سر این روایت‌های ناهمساز فتح نیشابور تا سالیانی دراز ادامه داشت، چه ابو عبدالله حاکم نیشابوری (درگذشته ۴۰۵ ق.)، محدث و فقیه نامور شافعی سده چهارم هجری، که خود از نیشابور برخاست، در کتاب تاریخ نیشابور در این باره نوشت: «بعضی از ارباب

۱. روایت ابن‌اعثم آشکارا عبدالله ابن عامر ابن کُریز را پیمان‌شکن و فریب‌کار نشان می‌دهد. ابن‌عامر پسر دایی عثمان ابن عفان، خلیفه سوم، و والی بصره در دوره خلافت عثمان و از مخالفان علی^(ع) در دوره خلافتش بود، چندان‌که در جنگ جمل در برابر علی^(ع) جنگید. از سوی دیگر، برخی پژوهشگران نوشته‌اند که کتاب الفتوح ابن‌اعثم بیشتر به روایات شیعی متکی است و، از این رو، اهل سنت در پذیرش روایات آن درنگ می‌کنند (ن.ک.: دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، مقاله ابن‌اعثم کوفی) م.

تواریخ گفته‌اند که نیشابور به جنگ مسخر شد، و اصح آن است که بیشتر منابع بر آن‌اند که نیشابور به صلح فتح شد» (ص ۲۰۹). حاکم نیشابوری درستی سخن خود را با ذکر شاهی از تاریخ نیز تقویت کرده است: هنگامی که عبدالله ابن طاهر به گمان آنکه نیشابور به جنگ و ستیز فتح شده (یا اصطلاحاً مفتوح العنوة) بود، قصد داشت بر آن شهر خراج تعیین کند، یکی از بزرگان نیشابور به نام احمد ابن حاج بکر با استدلال ثابت کرد که نیشابور به صلح گشوده شده بود و عبدالله را به مصالحه بر مبلغ معینی، و نه وضع خراج، مجاب کرد (همان، ص ۲۰۷). چنان‌که پیداست، روایت‌ها درباره فتح نیشابور هماهنگ نبوده‌اند، ولی کدام‌یک از روایت‌ها را می‌توان به آنچه به‌راستی در فتح نیشابور روی داد نزدیک دانست؟ در فصل چهارم کتاب حاضر، به این پرسش بازمی‌گردیم و می‌کوشیم آن را پاسخ دهیم.

اما در اینجا نکته‌ای را نیز باید در نظر داشت: چنانچه روایت دوم درست انگاشته شود، شیوة رفتار عبدالله ابن عامر و پیمان‌شکنی‌اش در این روایت آشکارا با نص قرآن و روش پیامبر اسلام (ص) اختلاف دارد، چه در قرآن به پیامبر امر شده است که حتی با مشرکان متخاصمی که حاضر به مصالحه شوند صلح کند:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ (انفال: ۶۱-۶۲).

اگر به صلح گراییدند، تو نیز به آن بگرای و (کار) خویش را به خدا بسپار که او شنوای داناست. و اگر بخواهند تو را بفریبند، همانا خدای تو را بس است.

و در صورت برقراری صلح، تا زمانی که مشرکان آن پیمان صلح را نقض نکرده باشند، مسلمانان حق شکستن پیمان را ندارند -ضمن آنکه ایرانیان نه در شمار مشرکان، که در زمره اهل کتاب شمرده می‌شدند: إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (توبه: ۴).

مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته‌اید و از [پیمان] شما هیچ نکاسته‌اند و از کسی در برابرتان هم‌پشتی نکرده‌اند پس پیمانشان را تا مدت (مقرر) شان به تمامی نگه دارید؛ خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد. وانگهی، قرآن امر می‌کند که چنانچه گروهی از دشمنان از مسلمانان کناره گرفتند و با آنان نجنگیدند و درخواست صلح کردند، مسلمانان حق کمترین دست‌درازی به آنان را ندارند:

فَإِنْ اغْتَرَبْتُمْ فِيهِمْ فَقُلُوهُمْ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا
(نساء: ۹۰).

پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و از در صلح با شما درآمدند، خدا برای شما هیچ راهی بر ضد آنان نگذاشته است.

بنابراین، به موجب این آیه، کشتار و تاراج مردمی که با مسلمانان به صلح رسیده باشند، به هیچ روی روا نیست، چنان‌که پیامبر اسلام (ص) نیز پس از فتح مکه به صلح در سال هشتم هجری، هرگز در پی کشتار یا گرفتن غنیمت برنیامد. همچنین در بسیاری از روایت‌های تاریخی نیز آمده است که رسم فاتحان در صورت مصالحه با طرف مغلوب آن بود که دست به کشتار یا گرفتن اسیر یا تاراج نمی‌زدند، چنان‌که بلاذری در فتوح البلدان درباره فتح جندی‌شاپور می‌نویسد: «ابوموسی به سوی جندی‌شاپور که مردمش از جنگ به هراس افتاده بودند رهسپار شد. مردم از او امان خواستند، و او با آنان بر این قرار که کسی را نکشد و اسیر نکند، و جز سلاح، چیزی از اموالشان را نستانند صلح کرد» (ج ۲، ص ۴۷۰)، هر چند که با فتح شهر، مردم جندی‌شاپور به اسلام نگرویدند: «زرتشتیان در جندی‌شاپور و اهواز در خوزستان سلطه مسلمانان را پذیرفتند، ولی اسلام را نه» (چوکسی، ۱۳۸۱ ش.، ص ۹۶). نمونه دیگر فتح ری است: فرمانده سپاه مسلمانان عروة ابن زید طایبی - که از سوی عمار ابن یاسر والی کوفه و به فرمان عمر راهی این مأموریت شده بود - با سرداری ایرانی به نام فرخان پسر زینبندی - که عرب او را زینبی می‌نامید - روبه‌رو شد، و دو سپاه پس از درگیری و جنگ سرانجام به صلح رضا دادند تا

مردم آن دیار «از اهل ذمه به شمار آیند و جزیه و خراج بدهند و زینبی از طرف مردم ری و قومس، پانصد هزار (درهم) بپردازد در برابر آنکه هیچ یک از آنها کشته و برده نشوند و هیچ آتشکده‌ای از آنها ویران نشود» (بلاذری، ج ۲، ص ۳۹۰). مثال دیگر فتح آذربایجان است، که پس از نبردی سخت، به صلح انجامید و حذیفه، فرمانده سپاه عرب، با مرزبان آذربایجان پیمان بست که در برابر دریافت جزیه، هیچ کسی از مردم سراسر آذربایجان کشته نشود یا به اسارت و بردگی نرود و هیچ آتشکده‌ای ویران نشود، و به خصوص اهل شیز^۱ از رقص و پای کوبی (در عربی، زفن) و سایر رسومی که در ایام عیدشان داشتند بازداشته نشوند (همان، ج ۲، ص ۴۰۰). مثال‌هایی از این دست در گزارش‌های مورخان اسلامی فراوانند.

افزون بر این، در روایت ابن‌اعثم کوفی از فتح نیشابور آمده است که عبدالله ابن عامر پس از ورود به شهر به قتل و غارت مردم دست گشود. اما قرآن کشتن مردم را به بهانه نسبت کفر و بی‌ایمانی به آنان و به طمع گرفتن غنیمت نهی کرده و رسم غارتگری را از رسوم پیشین عرب جاهلی دانسته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَتَّبِعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ (نساء: ۹۴).

ای مؤمنان چون در راه خدا رهسپار شدید، نیک بررسی کنید و به کسی که از در صلح با شما درآید نگویید که مؤمن نیستی تا کالای ناپایدار زندگی دنیا را بجوید، که غنیمت‌های بسیار نزد خداست. پیش‌تر این چنین بودید، ولی خدا بر شما [با آیین اسلام] منت نهاد.

۱. شیز (امروزه تخت سلیمان) محوطه شهر محصور در شمال غربی ایران، حدود ۴۰ کیلومتری تکاب، است. شیز مرکز دینی مهم ساسانیان و جایگاه آتشکده کهن آذرگشنسب (آتش جنگاوران) بود. «این آتشکده تا سده چهارم ق. / دهم م. همچنان دایر بود. دلیل تعطیل شدن آن احتمالاً فقدان پرستشگران برای نگهداری از آن بود، ولی در منابع اسلامی یا حتی زرتشتی، گزارشی مبنی بر آنکه آن شعله به دست مسلمانان خاموش شده باشد وجود ندارد» (چوکسی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲۳).

سرانجام آنکه در روایت دوم از فتح نیشابور آمده است که «دو طرف سوگند خوردند که این پیمان را به استواری نگه دارند»، ولی عبدالله ابن عامر، بر پایه این روایت، پس از گشوده شدن دروازه شهر، سوگند خود را فریب کارانه می‌شکند، حال آنکه در قرآن آمده است:

وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ ... (نحل: ۹۱-۹۲).

سوگندهایتان را پس از استوار ساختنشان مشکنید، در حالی که خدا را بر خویش ضامن گرفته‌اید. خدا از آنچه می‌کنید آگاه است. چون زنی مباشید که رشته تائیده‌اش را پس از سخت تائیدن آن واگسلد، چنان‌که سوگندهایتان را به بهانه آنکه امتی از امت دیگر برتر است دستاویز نیرنگی میانتان سازید.

اما باید دانست نظایر این روایت‌های ناهمسازی که درباره فتح نیشابور آمد، در تواریخ اسلامی کم نیستند. دسته‌ای از این روایات تسخیر برخی از شهرهای ایران را به صلح، و دسته‌ای دیگر از روایات فتح همان شهرها را با جنگ و ستیز دانسته‌اند. تنها در مقام ذکر مثال به برخی از این روایات ناهم‌ساز اشاره می‌کنیم:

- فتح شوش: طبری در تاریخ خود درباره فتح شوش می‌نویسد: «چون خبر شکست سپاهیان ساسانی در جنگ جلولاء و پناه بردن یزدگرد به اصطخر (استخر) به مردم شوش رسید، از ابوموسی اشعری درخواست صلح کردند، پس با آنان صلح کرد» (ج ۴، ص ۹۰).^۱ مورخ متقدم خلیفه ابن

۱. در ادامه این روایت، طبری ماجرای درباره گروهی از اساوره (در پهلوی: /سواران به معنای سواره نظام زره‌پوش ساسانی) نقل می‌کند: فرماندهی ایرانی به نام شیرویه با شماری از اساوره نزد ابوموسی اشعری آمد و به او گفت: ما به دین شما رغبت یافته‌ایم و اسلام می‌آوریم به این شرط که در کنار شما با عجم بجنگیم، نه با عرب، ولی اگر شخصی از عرب با ما جنگید، او را از ما بازدارید، و هر کجا خواستیم ساکن شویم، و با هر قبیله‌ای که خواستیم، پیمان ببندیم، و به ما بالاترین مزد را بپردازید ←

خیاط (درگذشته ۲۴۰ ق.) نیز در تاریخ خود در ذیل حوادث سال هجدهم هجری می‌نویسد: «در این سال، جندی‌شاپور و شوش به صلح گشوده شدند. ابوموسی با آنان مصالحه کرد و به اهواز بازگشت» (ص ۱۴۰).

اما ابن‌اعثم کوفی در *الفتوح* درباره فتح شوش می‌نویسد که ابوموسی اشعری شوش را محاصره کرد و هنگامی که آذوقه شهر به پایان رسید، اهالی درخواست صلح کردند. مرزبان شوش نزد ابوموسی آمد و برای ده تن از خانواده‌اش امان طلبید و از خویش نام نبرد. هنگامی که شهر گشوده شد، ابوموسی آن ده تن را امان داد ولی خود مرزبان را گردن زد. سپس شهر را گرفت و اموال و خزائن آن را تصاحب کرد^۱ (ج ۲، ص ۲۷۳).

→ و این پیمان را آن کس که بر تو فرمان می‌راند (یعنی خلیفه) تأیید کند. ابوموسی در آغاز نپذیرفت و گفت: هر چه از آن ماست، از آن شما باشد، و هر چه بر ماست، بر شما نیز باشد. ولی آنان راضی نشدند. ابوموسی ناگزیر نامه‌ای به عمر نوشت، و عمر در پاسخ آن نوشت: آنچه را خواسته‌اند، به آنان بده. ابوموسی پیمانشان را نوشت، و آنان اسلام آوردند و همراهش در محاصره شوشتر حاضر شدند (ج ۴، ص ۹۰). نظایر این روایت، مثلاً درباره «لشکر شهان‌شاه» (گردان ویژه خسرو پرویز)، که چهارهزار تن از آنان پس از شکست ساسانیان در جنگ قادسیه به مسلمانان پیوستند در سایر تواریخ اسلامی نیز آمده است (ن.ک.: بلاذری، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۴). در پایان فصل چهارم کتاب حاضر به بررسی این روایت‌ها نیز می‌پردازیم.

۱. این داستان چند بار در روایت فتح شهرهای مختلف قلمرو ساسانی تکرار شده است. مثلاً بلاذری نیز در *فتوح البلدان* در یکی از روایاتش، ولی این بار درباره فتح سرخس، همین داستان امان خواستن مرزبان ایرانی شهر برای چند تن و عدم ذکر نام خودش و سپس کشته شدنش را به دست فاتحان آورده است (ج ۳، ص ۵۰۱)، هر چند که ابن‌اعثم کوفی در *الفتوح* روایت کرده است که مرزبان سرخس با شنیدن خبر فتوح عرب در خراسان، خود نزد عبدالله ابن عامر آمد و در برابر پذیرش پرداخت جزیه و خراج با او مصالحه کرد و این شهر یکسره به صلح و بدون وقوع هیچ جنگی گشوده شد (ج ۲، ص ۳۳۸).

۲. بلاذری نیز در *فتوح البلدان* نظیر این را آورده ولی شمار امان داده‌شدگان را به روایتی هشتاد، و به روایتی دیگر صد تن ذکر کرده است (ج ۲، ص ۴۶۶).